



ISSN: 2980-9614

Rational Explorations
Vol. 4, No.1, Spring 2025



The Concept of the Reality of Non-Existent Entities: A Study on Ibn Hamza Tusi and his Students

Ali Yousefi Hanumarvar¹, Zahra Qalijkhani²

¹. PhD student in Imamiyyah theology, University of the Quran and Hadith, Qom, Iran.

². Assistant Professor of Philosophy and Islamic Theology, Vali Asr University (AJ) Rafsanjan, Iran.



<https://doi.org/10.71908/rational.2025.1201840>

Article Info

ABSTRACT

Article type:

Research Article

Received:

12/03/2025

Accepted:

03/05/2025

The most important step in the field of religious studies is to know God. The human intellect has no way to know the divine essence. Therefore, one of the ways to know God is to know the divine names and attributes. Therefore, a correct analysis of attributes, including the knowledge of the Almighty about His essence and His creatures, will be important. Some, such as the Mu'tazilites, consider God's knowledge of creatures and the details of creatures before creation to be limited and conditioned by the objectivity and non-existent certainty. In the opinion of the Mu'tazilite theologian Shahham, it is not that non-existent things in divine knowledge are excluded and have no benefit from certainty, but rather non-existent things that have a benefit from objectivity and certainty, and these non-existent things belong to divine knowledge. This article analyzes the approach of Muslim theologians and philosophers to the issue of non-existent objectivity using a descriptive-analytical method. The theory of extinct Shiism was opposed by Imami theologians such as Sheikh Mufid from the very beginning, and later Muslim philosophers considered extinct Shiism to be a false statement. However, the theory of extinct Shiism took on a different form in later periods with philosophical analyses of existence and essence. In the seventh century, theologians such as Ibn Hamza Tusi and his students began to write independent works on extinct Shiism. Some implicitly opposed it and others explicitly considered it false. The emphasis of Imami philosophers and theologians on the coherence and consistency of existence and objectivity, the rejection of the universality of objectivity and the proof of existence, and the rejection of the possible non-existent objectivity, the use of

Keywords: *Objectivity, possible non-existence, negation, eternal constants, existence, non-existence, non-existent objectivity.*

***Corresponding Author: Ali Yousefi Hanumarvar**

Address: Assistant Professor, Theology and Islamic Studies, Faculty of Theology, Allameh Tabatabaee University, Tehran, Iran.

E-mail: aliusefi8389@gmail.com



پښتونستان د علومو او انساني مطالعاتو فرېشنې
پرتال جامع علومو انساني



ISSN: 2980-9614

فصلنامه علمی کاوش های عقلی



رویکرد اندیشمندان امامیه در باب نظریه شیئیت معدوم با تأکید بر ابن حمزه

طوسی و شاگردانش

علی یوسفی هنومرور*^۱، زهرا قلیچ خانی^۲

^۱. استادیار الهیات و معارف اسلامی، دانشکده الهیات، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

^۲. استادیار الهیات و معارف اسلامی، دانشکده الهیات، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله:	مهم ترین قدم در عرصه دین پژوهی شناخت خداوند است. عقل انسان راهی به معرفت کنه ذات الهی ندارد. از این رو یکی از راه های شناخت خدا، شناخت اسماء و صفات الهی است. بنابراین تحلیل درست صفات از جمله علم باری تعالی به ذات خود و مخلوقاتش حائز اهمیت خواهد بود. برخی چون معتزله علم خدا به مخلوقات و جزئیات مخلوقات قبل از ایجاد را مقید و مشروط بر شیئیت و ثبوت معدوم می دانند. در نظر شحام متکلم معتزلی این گونه نیست که معدومات در علم الهی، منتفی باشند و هیچ بهره ای از ثبوت نداشته باشند، بلکه معدوماتی هستند که بهره ای از شیئیت و ثبوت دارند و همین معدومات متعلق علم الهی واقع می شوند. این نوشتار به روش توصیفی تحلیلی به واکاوی رویکرد متکلمان و فیلسوفان مسلمان در مسئله شیئیت معدوم می پردازد. نظریه شیئیت معدوم از همان زمان طرح، با مخالفت متکلمان امامی نظیر شیخ مفید مواجه شد و بعد از آن نیز فیلسوفان مسلمان شیئیت معدوم را سخنی باطل قلمداد کردند. اگرچه نظریه شیئیت معدوم در دوره های بعد با تحلیل های فلسفی درباره وجود و ماهیت، صورت دیگری به خود گرفت. در قرن هفتم متکلمانی چون ابن حمزه طوسی و شاگردانش اقدام به نگارش آثاری مستقل درباره شیئیت معدوم کردند. برخی به صورت تلویحی و بعضی دیگر به صراحت با آن مخالفت کردند و آن را باطل دانستند. تأکید فیلسوفان و متکلمان امامیه بر تلازم و تساوق وجود و شیئیت و عدم پذیرش اعمیت شیئیت و ثبوت از وجود و مردود دانستن شیئیت معدوم ممکن، استفاده از نظریه وجود ذهنی برای قضایایی که موضوع آنها در عالم عین و خارج تحقق و تقرر ندارد، به جای ثبوتات ازلی و شیء دانستن معدوم ممکن و پذیرش علم قبل از ایجاد واجب تعالی از سوی اندیشمندان امامیه و ارائه دلایل بر آن از جمله یافته های این تحقیق می باشد.
مقاله پژوهشی	کلمات کلیدی: شیئیت، معدوم ممکن، نفی، ثبوتات ازلی، وجود، عدم، شیئیت معدوم

۱- مقدمه

اساس دین معرفت به خداست و آدمی نسبت به خدای خود دارای دو نوع شناخت حضوری و حصولی است. معرفت و شناخت حصولی که با ابزار قوای ادراک نظری و از طریق مفاهیم محقق می‌شود، راهی به شناخت کنه ذات الهی ندارد بلکه متعلق آن اوصاف و افعال الهی است؛ بنابراین تنها راه عمومی شناخت خدا، معرفت اسماء و اوصاف اوست. یکی از این اوصاف ثبوتی، علم است. علم الهی دارای سه مرتبه است: علم به ذات، علم به اشیاء قبل از ایجاد و علم به اشیاء بعد از ایجاد. علم خداوند به مخلوقاتش پیش از ایجاد آن‌ها، یکی از مسائل و دغدغه‌های مهمی است که از دیرباز در میان متفکران الهی اعم از متکلمان، فیلسوفان و عرفای اسلامی مورد توجه بوده است و در این زمینه بحث‌ها و کاوش‌های عقلانی صورت گرفته است. همه اذعان دارند که، خداوند متعال، خالق و علت تامه‌ی تمام موجودات است و به طریق اولی به همه‌ی آن‌ها علم و آگاهی دارد. اما هر یک از متفکران الهی در این زمینه بر اساس مبانی خود، در کیفیت و چگونگی علم ذاتی خداوند به موجودات، قبل از ایجاد و متعلق علم پیشین باری تعالی آرای مختلفی مطرح و نقل کرده‌اند. برخی از آنان متعلق علم پیشین الهی را ماهیت اشیاء دانسته‌اند و بعضی دیگر وجود اشیاء را متعلق علم پیشین الهی قلمداد کرده‌اند. در این میان برخی متکلمان معتزلی همچون شحّام، ابوعلی جبائی، ابوهاشم جبائی و جمهور معتزله بصره طرفدار دیدگاه گروه اول هستند که ماهیت اشیاء را متعلق علم پیشین واجب تعالی می‌دانند. این گروه معتقدند که ماهیت قبل از آنکه موجود شود، (ماهیات معدوم) دارای نوعی ثبوت می‌باشند. در واقع متکلمان معتزلی حقایق و ذوات اشیاء را در حالت عدم دارای یک نحو ثبوت عینی می‌دانستند و قائل بودند که ثبوت اعم از وجود است. بنابراین از دیدگاه آنها علم بدون ثبوت معلوم، محال عقلانی است. این نظریه معروف به ثابتات ازلی شد که در کتب کلامی از آن تعبیر به شیئیت معدوم نیز می‌شود. از قرن ششم هجری و بعد از آن فیلسوفان و متکلمان امامیه نیز بحث ثابتات ازلی را در آثار خود بیان کرده‌اند و مورد نقد و بررسی قرار داده‌اند. تحقیق حاضر با عنوان رویکرد اندیشمندان امامیه در باب نظریه شیئیت معدوم (با تأکید بر ابن حمزه طوسی و شاگردانش) با روش توصیفی- تحلیلی به بیان دیدگاه برخی از فیلسوفان و متکلمان امامیه با تمرکز به رویکرد ابن حمزه طوسی و دو تن از شاگردان ایشان در بحث ثابتات ازلی می‌پردازد.

۲- بیان مسئله

نظریه شیئیت معدوم برای نخستین بار از سوی شحّام، متکلم معتزلی برای توجیه متعلق علم ازلی واجب تعالی به وجود و حدوث پدیده‌های امکانی مطرح شد. معتزله دو نگرش به معدومات دارند: ۱. معدومی که عدم صرف و بطلان محض بوده و پدیدآمدنش محال است و به اصطلاح ممتنع الوجود است. این نوع عدم، یکی از مواد ثلاثه در فلسفه است. ۲. معدومی که امکان هستی یافتن دارد و از اتصاف به وجود ابا نداشته و به

اصطلاح ممکن‌الوجود است. در نظر معتزله این معدومات در عین معدوم بودن دارای یک نحو شیئیت و ثبوت هستند که از آن به شیئیت معدوم تعبیر می‌کنند و با اثبات شیئیت و ثبوت برای ممکنات معدوم، متعلق علم حق تعالی را ثابتات ازلیه می‌دانند. چرا که علم، بدون ثبوت معلوم، محال عقلانی است، پس اگر این ممکنات معدوم هیچ نحو ثبوت و شیئیتی نداشته باشند، قابلیت معلوم بودن را از دست می‌دهند در نتیجه علم الهی به آنها تعلق نمی‌گیرد؛ در حالی که مطابق پیش فرض مورد پذیرش معتزله حق تعالی علم ازلی به تمام ممکنات پیش از پیدایش آنها و در حالت عدمی آنها دارد.

طبق نظریه شیئیت معدوم ثبوت اعم از وجود است و این مخالف با نظر فلاسفه اسلامی درباره بدیهی انگاشتن مساوقت وجود و ثبوت است که متکلمان امامیه نیز آن را پذیرفته‌اند. نظریه مساوقت از نظریه‌های مشترک سه نحله‌ی بزرگ فلسفه اسلامی یعنی مشاء، اشراق و حکمت متعالیه است. تأکید ابن‌سینا بر نظریه مساوقت، رفع مشکلاتی چون ازلی و قدیم بودن عالم و حوادث آن است چرا که لازمه تبیین متکلمان معتزلی، از رابطه موجودات با علم ازلی خداوند، قدم عالم و پدیده‌های آن است. از نظر شیخ اشراق مساوقت وجود و شیئیت امری بدیهی و ضروری و مخالفت با آن مخالفت با اصول اولیه عقلی است. ملاصدرا در مبحث علم الهی و وجود ذهنی به نقد شیئیت معدوم می‌پردازد. در میان متکلمان امامیه نیز متکلمانی نظیر شیخ مفید، محقق طوسی، علامه حلی و ابن‌میثم بحرانی نظریه شیئیت معدوم را نقد کرده‌اند. در بین امامیه این مسئله چنان بازتاب تاریخی و اجتماعی داشته است که ابن‌حمزه طوسی از متکلمان قرن ششم هجری بر خود لازم می‌داند کتابی جامع و کامل در این زمینه بنگارد و تمام ادله (چه ادله قائلین و چه ادله نافیین) در مسئله شیئیت معدوم را جمع‌آوری کند. حتی پس از وی شاگردانش نیز به نقد این مسئله مبادرت می‌ورزند؛ قطب‌الدین کیدری کتابی با موضع نقادانه در مورد ثابتات ازلی و محقق طوسی رساله نبود و بود را می‌نویسد. مسئله تا جایی در میان متکلمان امامیه مطرح می‌شود که سخن از کفر و عدم کفر قائل به شیئیت معدوم سخن به میان می‌آید و معرکه آراء می‌شود.

این تحقیق برآنست با تمرکز بر آثار ابن‌حمزه طوسی و شاگردانش، رویکرد اندیشمندان امامیه را در باب نظریه شیئیت معدوم واکاوی و دیدگاه فلاسفه و متکلمان امامیه را در توجیه علم پیشین الهی تبیین نماید.

۳- اهمیت و ضرورت تحقیق

مهم‌ترین قدم در عرصه دین‌پژوهی شناخت خداوند است. عقل انسان راهی به معرفت کنه ذات الهی ندارد. از این رو یکی از راه‌های شناخت خدا، شناخت اسماء و صفات الهی است. بنابراین تحلیل درست صفات از جمله علم باری تعالی به ذات خود و مخلوقاتش حائز اهمیت خواهد بود. برخی چون معتزله علم خدا به مخلوقات و جزئیات مخلوقات قبل از ایجاد را مقید و مشروط بر شیئیت و ثبوت معدوم می‌دانند، حال آنکه

قول به ثبوت معدوم باطل است و در فلسفه ثابت می‌شود که معدوم بهره‌ای از ثبوت ندارد. چرا که لازمه باور به ازلیت ثابتات، تردید در خالقیت خداوند در توحید افعالی است.

۴. شیئیت معدوم

شیئیت

واژه شیء در اصل شیء بر وزن فَعِلَ بوده که مخفف شده است. (عطار، ۱۴۱۰: ۵۸) و بعد از تخفیف بر انسان و غیر آن از مخلوقات اطلاق می‌شود (فراهیدی، ج ۶، بی تا: ۲۹۶) برخی گفته‌اند شیء هر چیزی است که علم، به آن تعلق می‌گیرد و از آن خبر داده می‌شود. (خاتمی، ۱۳۷۰: ۱۴۰۱) ما نزد بعضی شیء عبارت است از پدیده‌های موجود (نه معدوم) و اصل آن مصدر شاء است. اگر وصف برای خدا باشد بمعنی (فاعل) است و اگر غیر خدا را با آن وصف کنیم بمعنی مفعول خواهد بود. (راغب، ۱۴۱۲: ۴۷۱). در مقام جمع‌بندی تعاریف اهل لغت میتوان گفت برخی از تعاریفی که ارائه شده ناظر به امر معین و معلوم است و بعضی دیگر اشاره به امر غیر معدوم دارد و اگر شیء را به معنای امر غیر معدوم بدانیم، باید در اطلاق آن بر خدا و مخلوقات تمایز قائل شویم. اگر چه طبق تعریفی دیگر از شیء این واژه فقط در مورد مخلوقات به کار می‌رود و بر باری تعالی اطلاق نمی‌گردد.

در اصطلاح علم کلام شیء به هر چیزی گفته می‌شود که بتوان آن را شناخت یا در مورد آن حکم کرد یا از آن خبر داد. بنابراین شامل واجب، ممکن و ممتنع می‌شود. بعضی گفته‌اند: شیء مترادف موجود است چه موجود ذهنی چه موجود عینی. دلیل این امر را در آن دانسته‌اند که اهل لغت، لفظ شیء را بر موجود اطلاق می‌کنند و اگر به آنان گفته شود، آن را می‌پذیرند. (خاتمی، ۱۳۷۰: ۱۴۰)

معدوم

عدم در لغت به معنای فقدان و از دست رفتن چیزی آمده است. (فراهیدی، ج ۲، ۵۶) برخی نیز آن را به معنای فقر و نداری دانسته‌اند. [ابن درید، ۶۴۶] گویا در صورت اول فقر بعد از دارایی است؛ زیرا فقدان، بعد از واجد بودن و دارایی است ولی در صورت دوم فقر و نداری ذاتی است.

شیئیت معدوم

نظریه‌ی شیئیت معدوم برای نخستین بار در نیمه دوم قرن سوم هجری از سوی شَحَام، متکلم معتزلی برای توجیه متعلق علم پیشین واجب‌تعالی به وجود و حدوث پدیده‌های امکانی مطرح شد. (شهرستانی: ۱۵۱) این نظریه در کتب کلامی و فلسفی با عناوین مختلفی چون «ثابتات ازلی»، «معدوم شیء نیست»، «واسطه بین وجود و عدم» و «مساوقت وجود و شیئیت» مطرح شده است. از بین این تعابیر، تعبیر «معدوم شیء نیست» بیشتر در کتب متقدمین به کار رفته است و عنوان آخر در کتابهای فلسفی متأخر، شایع است و بیشترین کاربرد را دارد. تعبیر شیئیت معدوم و ثابتات ازلی حاکی از مسئله و منشأ آن است؛ با این بیان که

گاهی ازاموری صحبت می‌شود در حالی که موضوع آن وجود ندارد. این قضیه در مورد علم باری تعالی قبل از خلق و ایجاد نیز جاری است؛ با این توضیح که قبل از خلقت عالم، واجب تعالی بوده و علم نیز داشته است. وجود علم بدون اینکه معلومی وجود داشته باشد، کاشف از این است که موجودات قبل از ایجاد و در حال عدم دارای ثبوت و شیئیت بوده‌اند. شیئیت اعم از وجود است، زیرا اگر معلومات خدا در ازل موجود بودند، باید قدیم می‌بودند. در این صورت تعدد قدماء لازم می‌آمد و تعدد قدماء مستلزم شرک است. (طوسی، ۱۳۹۵: ۲۴)

مساوقت

برای فهم بهتر مفهوم مساوقت لازم است معنای مساوات بیان شود. زیرا تساوق بالاتر از تساوی است. مساوات در جایی است که دو مفهوم دارای مصداق یا مصادیق همسان باشند اعم از اینکه حیثیت صدق آن دو مفهوم، یکسان یا مغایر باشد؛ مانند مفهوم انسان و ناطق، که دارای مصادیق همسان هستند، بگونه‌ای که هر انسانی، ناطق و هر ناطقی انسان است؛ هر چند حیثیت انسان مرکب از دو جزء حیوان و ناطق است اما حیثیت ناطق امری غیر مرکب و بسیط است. اما مفهوم مساوقت دقیق‌تر از مساوات است. مساوقت در جایی است که دو مفهوم علاوه بر مصداق یا مصادیق یکسان، حیثیت صدق یکسانی هم داشته باشند. مثل دو مفهوم ناطق و ضاحک؛ یعنی انسان از آن جهت که ناطق است از همان جهت و حیث ضاحک است. از این رو اگر شیء بسیطی باشد که دو عنوان بر آن صدق کند چون آن شیء مرکب و متعدد نیست، حیثیت صدق دو عنوانی که بر آن صادق است نیز یکسان خواهد بود. (جوادی آملی، ۱۳۷۵: ۵۰۵) پس ممکن است دو مفهوم با هم مساوی باشند اما مساوق نباشند. در واقع رابطه‌ی بین مساوات و مساوقت عموم و خصوص مطلق است با اعمیت مساوقت.

۵- پیشینه و قائلان به شیئیت معدوم

پیشینه ثابتات ازلی در نزد معتزله

شیء ثابت، معدوم ثابت و معدوم ازلی، عبارت‌الآخری برای مفهوم ثابت ازلی هستند. سابقه نظریه شیئیت معدوم به نیمه دوم سده‌ی سوم قمری برمی‌گردد؛ طبق اسناد موجود، این مفهوم در علم کلام برای نخستین بار از سوی متکلم معتزلی ابویعقوب یوسف بن اسحاق شحام (متوفای ۲۸۰ق) برای تبیین مسئله علم به معدوم و به‌ویژه اثبات علم خدا به اشیاء قبل از ایجاد مطرح شد. مسئله‌ی علم الهی و مراتب آن جزو مباحث پیچیده و مورد اختلاف متکلمان و فیلسوفان است تا جایی که این پیچیدگی منجر به انکار علم الهی از سوی عده‌ای شده است. از این رو چنین می‌نماید که شحام با قصد دفاع و اثبات علم پیشین الهی نظریه ثابتات ازلی را طرح کرده است. بر اساس این آموزه، معدومات ممکن قبل از اینکه بوجود بیایند دارای ذوات و حقایقی هستند که ثبوت و تقرر دارند و ازلی، ابدی و غیر مجعول‌اند. و تأثیر فاعل، یعنی خداوند، در آن‌ها در جعلشان به صورت ذوات نیست، بلکه در موجودیت بخشیدن به آن‌هاست. ثبوت در دیدگاه معتزله اعم از وجود و

نقیض نفی است؛ در واقع ثبوت شامل واجب و معدوم ممکن است و در مقابل، نفی، معدوم مطلق را شامل می‌شود. طبق این مبنا، معدوم ممکن در عین حال که معدوم است، شیئیت و ثبوت دارد و فرق آن با معدوم مطلق در این است که معدومات ممتنع هیچ‌گونه تقرر و ثبوتی ندارند.

قائلان به شیئیت معدوم

آثار متقدمان معتزله که معتقد به ثبوت معدوم ممکن شدند، در دسترس نیست، از این‌رو در بیان این دیدگاه به آثار متکلمان متأخر مکتب اعتزال (اعم از موافق و مخالف) و منتقدان این دیدگاه اکتفا می‌گردد. از طرفی در میان مورخان و متکلمان، در باره قائلان به این مفهوم توافق نظر وجود ندارد. از آن‌جایی که این نظریه در میان متکلمان معتزله دارای جایگاه است؛ اولین چیزی که از عبارت «قائلین به نظریه شیئیت معدوم» به ذهن متبادر می‌شود این است که همه متکلمان معتزلی قائل به این نظریه هستند. حال آن که چنین می‌نماید که معتزلیان پیش از شحام قطعاً اعتقادی به ثبوت معدومات ممکن نداشتند؛ چرا که بحث شیئیت معدوم نخستین بار توسط ابویعقوب یوسف بن اسحاق بصری معروف به شحام مطرح شد. (تفتازانی: ج ۱ : ۳۵۵) با اینکه همه متکلمان معتزلی در مسئله‌ی ثبوتات ازلی متفق‌القول نیستند اما بعد از مطرح شدن این نظریه توسط شحام، معتزله بصره از آن تبعیت کردند. ابوعلی جبائی شاگرد شحام به شرح و بسط این مفهوم پرداخت و متکلمانی چون قاضی عبدالجبار و ابوالحسن خیاط به شرح و تفصیل و دفاع از آن پرداختند. (فخر رازی، ۱۳۲۳: ۱۵۷)

۶- رابطه‌ی شیئیت معدوم، حال و اعیان ثابت

نظریه حال و رابطه آن با ثابتات ازلی

نظریه حال یا احوال از نظرات ابتکاری ابوهاشم جبایی متکلم معتزلی در بحث اتصاف واجب‌تعالی به صفات کمالی است. در مکتب اعتزال چهار تبیین در بحث صفات الهی وجود دارد.

تبیین اول (نفی صفات): واصل بن عطا بنیانگذار معتزله به علت اینکه پذیرش صفات، تعدد قدماء را در پی خواهد داشت، صفات را نفی می‌کند. گویا وی به دلیل دوری از مکتب اهل بیت علیهم السلام چنین گمان می‌کرد که صفات الهی غیر از ذات اوست و پذیرش صفات به معنای این است که در کنار ذات، موجودات قدیم دیگری باشد و این مستلزم شرک است. از این رو صفات را از ذات خدا نفی می‌کرد.

تبیین دوم (عینیت صفات با ذات): ابوالهذیل علف همچون امامیه نظریه عینیت صفات با ذات را می‌پذیرد. تبیین سوم (نیابت ذات از صفات): ابوعلی جبایی به نیابت ذات از صفات و خلو ذات از صفات کمالی زائد بر ذات معتقد شد و خداوند را فاقد هر صفتی و ذات را نائب از صفات دانست. برابر این آموزه معتزله قائل شدند که خداوند دارای صفاتی مثل علم و قدرت و حیات نیست و در عین اینکه عالم و قادر و حی است، اما هیچ کدام از این صفات برای او اثبات نمی‌شود، زیرا وجود او بسیط و واحد است و هیچ چیز حتی صفات هم با

او شرکت ندارند. خداوند دارای حالاتی است که این حالات افعال حق تعالی را توجیه می‌کند و افعال حق به گونه‌ای است که گویی بیانگر وجود حالات (و نه صفات) در ذات اوست، برای مثال، خداوند دارای صفت علم نیست، اما افعال او همه عالمانه است، پس خداوند دارای حالت عالم بودن است. همچنین است حالت قادر بودن، و حی بودن و دیگر احوال.

تبیین چهارم (نظریه‌ی احوال): در نهایت ابوهاشم جبابی برای جمع میان نفی صفات و نیابت ذات از صفات و با جبهه‌گیری در مقابل اشاعره در مسئله‌ی صفات حق تعالی، با ردّ تعدد قدما، ردّ ترکیب ذات با صفات و ردّ استکمال ذات حق با صفاتی زائد بر ذات، نظریه‌ی حال را مطرح کرد. از نگاه وی صفات خداوند حال هستند یعنی نه موجودند و نه معدوم، نه معلوم‌اند و نه مجهول، نه قدیم‌اند نه حادث؛ یعنی دارای وجودی مستقل از حق نیستند و تنها با ذات شناخته می‌شوند. همچنین صفات، معدوم هم نیستند؛ چون دارای آثار هستند و از معدومات متفاوت‌اند. اگر صفات موجود باشند، تأییدکننده دیدگاه قائلان به صفات خواهد بود و اگر معدوم باشند، بازگشت به نظریه پدرش ابوعلی و معتزلی‌ها در نفی صفات خواهد داشت. بنابراین جبابی دوم با ارائه نظریه حال در صدد حل مسئله صفات الهی بود تا مشکلاتی که در دیدگاه پدرش و صفایتیه وجود داشت را مرتفع کند. حال آن‌که خود این نظریه هم خالی از اشکال نیست. (همدانی، ۱۴۲۲: ۶۵)

رابطه اعیان ثابت و ثابتات ازلی

یکی از مشرب‌های بزرگ و تأثیرگذار در جهان اسلام، مشرب عرفان و تصوف است که راه دستیابی به حقیقت را سیر و سلوک عملی و تهذیب نفس و به دنبال آن کشف و شهود می‌داند. ابن عربی که به عنوان پایه‌گذار عرفان نظری شناخته شده است، در تفسیر نظام هستی، همه‌ی ماسوی الله را ظهورات حق تعالی می‌داند و نظریه‌ی «اعیان ثابت» را مطرح می‌کند. اعیان ثابت یکی از آموزه‌های بنیادین در عرفان اسلامی و به تعبیری دیگر یکی از مهمترین دستاوردهای اندیشه‌ی عرفانی در سیر تاریخی آن می‌باشد. این بحث، راهگشای فهم بسیاری از مباحث مهم در حوزه‌ی عرفان اسلامی به‌ویژه دستگاه عرفانی ابن عربی است، به‌گونه‌ای که خداشناسی، جهان‌شناسی و انسان‌شناسی او بر این نظر استوار است. (جهانگیری، ۱۳۸۳: ۳۷۰)

مسائلی همچون علم واجب تعالی، قضا و قدر و عالم ذر در پرتو نظریه اعیان ثابت فهم می‌شود تا جایی که این نظریه از ابداعات ابن عربی در تبیین متعلق علم الهی به مخلوقات پیش از ایجاد دانسته شده است. ارتباط این آموزه با علم ازلی خداوند بر اهمیت آن افزوده است؛ چرا که علم پیشین الهی، یکی از مسائل مهم هستی‌شناسی در تمام حوزه‌های الهیات، اعم از فلسفه، کلام و عرفان است. در عرفان اسلامی، بحث از علم حق تعالی با بحث تعینات اسمائی حق و اعیان ثابت گره خورده است. اعیان ثابت در زبان اهل عرفان با تعبیرهایی چون حروف غیبی معنوی، کلمات وجودی، حقایق الهی، اعیان علمی و حقایق امکانی نیز به‌کار رفته است. وجه تسمیه اعیان ثابت، ثبوت در عدم و عدم اتصاف به وجود خارجی است. ابن عربی در فتوحات

و فصوص این اصطلاح را بسیار به کار برده و لوازم و احکام آن را بیان کرده و به زوایای مختلف آن پرداخته است.

۷- مبادی، انگیزه و ادله‌ی قائلان به شیئیت معدوم

مبادی نظریه شیئیت معدوم

این نظریه نیز همانند هر نظریه دیگری بر پایه یک رشته اصول و مبادی استوار است. مبدأ اول: عدم تناقض بین وجود و عدم محض؛ با این بیان که ثبوت اعم از وجود است و نقیض این ثبوت، عدم محض است. (مختاربن محمود، ۱۴۲۰: ۳۳۵) معتزله بین معدوم مطلق و معدوم ممکن تفاوت قائل شدند و معدوم ممکن را دارای ثبوت دانستند؛ از این رو در نگاه آن‌ها وجود و عدم مطلق، نقیض یکدیگر نیستند؛ بلکه ثبوت، نقیض عدم مطلق به‌شمار می‌آید.

مبدأ دوم: انکار وجود ذهنی؛ از نظر قائلین به شیئیت معدوم از آنجا که ثبوت اعم از وجود است، ثابتات دو نوع‌اند؛ اموری که وجود خارجی دارند و اموری که وجود خارجی ندارند، اما در خارج ثابت هستند. (همان: ۲۲۵) کسانی که وجود ذهنی را قبول دارند، معتقدند که ماهیت در ذهن، وجود و ثبوت دارد و از این رو، نیازمند ثبوتی خارجی نیست (بحرانی، ۱۴۰۶: ۴۶) در نظر حکما، می‌توان شیئی را که در خارج معدوم است، در ذهن موجود به‌شمار آورد، بدون این که نیاز به ثبوت داشته باشد (ابن سینا، ۱۴۰۴: ۴۳)

مبدأ سوم: اعتقاد به زیادت وجود بر ماهیت در خارج و عدم پذیرش اتحاد آن دو؛ پذیرش قول به زیادت مستلزم امکان تحقق ماهیت در خارج بدون وجود است؛ به این معنا که ماهیت گاهی همراه با وجود و گاهی بدون آن تحقق دارد. (جرجانی، ج ۲: ۱۲۴) از این‌جا می‌توان معنای سخن فخر رازی را که نظریه ثبوت را متفرع بر قول به زیادت می‌داند، فهمید. به اعتقاد فخر رازی شیئیت و ثبوت معدومات، فرع بر مسئله‌ی زیادت وجود بر ماهیت است، معتزله نیز اگر میان وجود و ماهیت در خارج به لحاظ مصداقی قائل به اتحاد بودند، دچار این معضل نمی‌شدند

انگیزه‌های طرح نظریه شیئیت معدوم

مسئله‌ی علم الهی به جزئیات و علم به موجودات پیش از خلقت از مباحث مهمی است که بسیاری از مسائل دیگر ذیل آن بررسی می‌شود، یکی از این مسائل، بحث علم به معدوم است که با نظریه‌ی ثابتات ازلی نیز ارتباط دارد؛ با این توضیح که معتزله متعلق علم پیشین حق تعالی را معدوم ممکن می‌دانند. چنان که گذشت شحّام رئیس معتزله بصره برای دستیابی به متعلق علم ازلی واجب تعالی به موجودات قبل از ایجاد، نظریه شیئیت معدوم را بنیان نهاد. (حسن زاده آملی، ۱۳۹۲: ۲۰۴) در ادامه قبل از بیان انگیزه‌هایی که متکلمان معتزلی را به سوی نظریه ثبوت سوق داده است، به جایگاه و اهمیت مسئله‌ی علم به معدوم پرداخته می‌شود. چرا که کیفیت و چگونگی علم به معدوم در نحوه‌ی تبیین علم پیش از ایجاد، تاثیر بسزایی دارد.

متفکران مسلمان در آثارشان مسئله علم به ممتنع را به دو لحاظ الهیاتی و معرفت‌شناختی مورد بررسی قرار داده‌اند. (رهبر، ۱۳۹۲: ۳۵) از این رو مسئله علم به معدوم هم در مباحث الهیات بالمعنی الأخص و هم در مباحث معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی ادراک حائز اهمیت است.

انگیزه نخست: مبانی فکری معتزله

یکی از علل قائل شدن متکلمان به این نظریه، مبانی و اصول اولیه‌ای است که ساختار کلی تفکر آنها را تشکیل می‌دهد. متکلمان معتزلی مدرکات ذهن را محدود به معقولات اولی می‌دانستند و از اموری صحبت می‌کردند که مابهی خارجی دارند. (زعم آنه لا علم إلا البدائیه و المحسوسات) از این رو معقولات ثانی فلسفی و منطقی را که بر پایه برخی ملاک‌ها و معیارهای خاص، حاصل انتزاع ذهن است، نمی‌پذیرفتند. به همین جهت معتقد بودند که هر تصور ذهنی باید یک ما یزای مستقیم در عالم اعیان داشته باشد. (همان: ۵۷)

انگیزه دوم: دفاع از توحید

نظریه شیئیت معدوم در میان معتزله دارای دو شاخه فکری بود؛ شاخه‌ی اول، معتزله‌ی بغداد است که معتقد بودند معدوم ممکن، فقط ذات است. در این دیدگاه معدوم جز شیئیت چیز دیگری نیست (نه جوهر است نه عرض). شاخه و فرقه‌ی دوم گروهی از معتزله هستند که معتقدند معدوم ممکن شامل ذات و یکسری اوصاف (صفات جوهری و عرضی) است. از این رو به دنبال نفی هرگونه تشابه جوهری میان مخلوقات و خداوند متعال بودند. در این راستا یکی از مهم‌ترین انگیزه‌های نحله فکری معتزله در طرح نظریه شیئیت معدوم این بود که از نظر آنها یگانه راه حلی که می‌توانست این تباین را به نحو واضحی تفسیر و تبیین نماید، نظریه شیئیت معدوم است.

انگیزه سوم: تبیین علم ازلی حق تعالی

اینکه خداوند به ذات خودش و به اشیاء (قبل و بعد از ایجاد) علم دارد، سخنی روشن است اما در چگونگی این علم بخصوص علم ازلی و قبل از ایجاد بین اندیشمندان فرق و مکاتب کلامی، فلسفی و عرفانی اختلاف آراء وجود دارد. از همین رو، اولین و مهم‌ترین انگیزه‌ای که متکلمان معتزلی را به طرح نظریه شیئیت معدوم سوق داد، مسئله‌ی کیفیت علم باری تعالی به اشیاء قبل از ایجاد بود. به اعتقاد گروهی از معتزله، امور حادث به حصر عقلی از سه حال خارج نیستند؛ یا موجودند یا ممتنع و یا ثابت. از طرفی ثبوت را اعم از وجود به‌شمار می‌آورند و با اثبات شیئیت و ثبوت برای ممکنات معدوم، متعلق علم حق تعالی را ثابتات ازلی می‌دانند.

انگیزه چهارم: ثبات علم خداوند

به عقیده‌ی متکلمان معتزلی علم الهی به اشیاء، همان بودن و به وجود آمدن آنهاست. (ملاحمی، ۱۹۹۱: ۱۲۸) و این به این معناست که اشیاء از ازل وجود داشته‌اند؛ زیرا علم حق تعالی قدیم است. اما با این حال نمی‌توان گفت اشیاء قدیم هستند؛ چرا که در این صورت با نظریه «خلق و ایجاد» ناسازگار خواهد بود. از

طرفی هم نمی‌شود گفت علم باری تعالی به اشیاء در همان زمان وجود یافتن آنها تحقق می‌یابد، به این دلیل که مستلزم تغییر در علم و به تبع تغییر در ذات خواهد بود و این محال است

۷- دلایل قائلان به شیئیت معدوم

دلایل عقلی

مهم‌ترین دلایلی عقلی که قائلین به شیئیت معدوم ارائه می‌کنند، تمایز معدومات، ثبوت امکان و عدم وصف وجود، به وجود است.

تمایز معدومات

استدلال متکلمان معتزلی در دفاع از مفهوم شیئیت، به بیان ساده، چنین است: معدوم ممکن، متعلق علم و اراده واجب تعالی است و معلوم خداوند. امور معلوم با یکدیگر تمایز دارند، چرا که در غیر این صورت متعلق علم واقع نمی‌شوند. تمیز صفت ثبوتی است و لازمه هر تمیزی شیئیت و ثبوت است، به عبارتی هر متمایزی، ثابت است. پس هر معدومی که وجودش ممکن است، حقیقت، ماهیت و عین آن در عدم ثابت است. بنابراین اگر اراده خداوند بر ایجاد نوعی از موجودات تعلق گیرد، آن نوع باید متمایز از انواع دیگر باشد (لاهیجی، ۱۴۲۸: ۵۹)

ثبوت امکان

درباره‌ی وجود ممکنات، بین عقلاء هیچ اختلافی نیست. ممکن آن چیزی است که می‌تواند موجود باشد و می‌تواند معدوم باشد. (در ذات خودش نه دارای وجود هست و نه دارای عدم) معنای این سخن که «ممکن می‌تواند دارای عدم باشد» این است که «ممکن، معدوم است». چنین سخنی لازم‌هاش این است که این حقیقت یعنی همان شیء ممکن در هنگامی که معدوم است دارای تحقق نیز باشد؛ زیرا موصوف باید همراه با صفت باشد. این همراهی مستلزم این است که این حقیقت‌ها در همان وقت که معدوم‌اند، ثبوت و قرار داشته باشند.

عدم وصف وجود، به وجود

وجود موصوف به وجود نمی‌شود؛ زیرا اولاً مستلزم تسلسل است و ثانیاً موجود، هر ذاتی است که به صفت وجود متصف شده است، در حالی که وجود، ذات نیست و بنابراین موصوف به وجود نمی‌شود و از طرف دیگر موصوف به عدم هم نمی‌شود، بخاطر تغایر میان وجود و عدم. پس معدوم، هر ذاتی است که صفت وجود ندارد. بنابراین معدومات در حال عدم، شیئیت دارند. (حلی، ۱۴۲۶: ۵۹)

دلایل نقلی

متکلمان معتزلی برای اثبات دیدگاه خود به قرآن نیز استناد کرده‌اند؛ از جمله آیات «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ»، «وَلَا تَقُولَنَّ لشيءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا» و «... إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ». وجه استدلال در

آیات مذکور این است که منبع همه چیز، در نزد خداست، حتی چیزهایی که الآن معدوم‌اند و بعداً به وجود خواهند آمد؛ در آیه‌ی اول خداوند امور معدوم را با وصف شیء بودن، بیان کرده است. در آیه‌ی دوم به کاری که فردا قرار است انجام شود و هنوز معدوم است، «شیء» اطلاق شده است. آخرین آیه هم زلزله‌ای را که اکنون معدوم است و در آینده رخ خواهد داد، شیء به شمار آورده است و نیز با استشهاد به آیاتی مانند «... وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» چنین نتیجه گرفته‌اند که امور معدوم، شیء محسوب می‌شوند. (نیشابوری، ۱۴۱۴: ۲۳)

۸- فروغ و لوازم شیئیت معدوم

هر نظریه‌ای که طرح می‌شود بالضروره دارای آثار و لوازمی خواهد بود و نظریه شیئیت معدوم از این قاعده مستثنی نیست.

فرع اول: معدومات ممکن قبل از وجودشان دارای شیئیت، تقرر و ثبوت خارجی هستند؛ یعنی پیش از وجودشان، حقایق، ذوات و اعیان هستند. از این رو غیر مجعول و ازلی‌اند و فاعل هیچ تاثیری در آنها ندارد. یعنی فاعل تاثیری در جوهر بودن جوهر و عرض بودن عرض ندارد، بلکه تأثیر فاعل و علت فقط در اخراج آنها از عدم به وجود است. (جرجانی، ۱۳۲۵: ۲۱۵) معتزله با طرح نظریه‌ی ثابتات ازلی، به دنبال تبیین و توجیه علم قبل از ایجاد واجب‌تعالی به مخلوقات و ممکنات بودند. آن‌ها با خرق اجماع در مفاهیمی چون ثبوت، نفی، وجود و عدم، شیئیت و ثبوت را اعم از وجود در نظر گرفتند و قلمرو ثبوت را شامل برخی از معدومات (معدوم ممکن) که در آینده موجود می‌شود، دانستند.

فرع دوم: معدومات ممکن، در عدم، نامتناهی‌اند و هر نوعی از آن ذوات هم، عدد غیرمتناهی دارد. (همان: ۲۲۵) از آنجایی که علم الهی نامحدود است، لازم می‌آید متعلق آن (ثابتات ازلی) نیز نامحدود باشد. از طرفی هر نوعی از این ذوات نیز با هم متفاوت‌اند، پس عدد آن‌ها هم نامحدود و نامتناهی است. دلیل بطلان این فرع آنست که اصلاً متعلق علم حق تعالی، ثابتات ازلی نیست تا صحبت از تناهی یا عدم تناهی معدوم ممکن در عدم باشد.

فرع سوم: معدومات ممکن به لحاظ ذاتیت متساوی‌اند و تباینی ندارند. اگرچه به جهت اشخاص‌شان با هم متباین هستند. (همان: ۳۷۵) منشأ این تباين، صفاتی است که عارض بر آن‌ها می‌شود. هر چند در چپستی این صفات، بین معتزله اختلاف نظر وجود دارد. (حلی، ۱۴۱۹: ۲۱۸) این فرع، برگرفته از فرع دوم است

۹- رویکرد فلاسفه در باب نظریه شیئیت معدوم

ابن‌سینا و نظریه شیئیت معدوم

ابن‌سینا با استفاده از منطق ارسطویی و تکیه بر قاعده فرعیت، برخلاف قائلین به شیئیت معدوم، دایره وجود و شیئیت را برهم منطبق می‌داند و به مساوقت وجود و شیء تأکید می‌کند و آن را امری واضح و بدیهی

می‌داند و مخالفان آن یعنی قائلین به ثبوت معدومات ممکن را، بی‌بهره از اندیشه‌ی عمیق قلمداد می‌کند و نسبت هذیان به سخن آنان مبنی بر اعمیت شیء از موجود می‌دهد. از نظر وی دیدگاه معتزله مبنی بر ثبوت معدومات شایسته تفصیل نیست. (ابن سینا: ۱۳۴) از نظر ابن سینا هر شیئی، موجود است و هر موجودی شیء است. در این دیدگاه، وجود اصل است و معدومات به تبع وجود شناخته می‌شوند.

شیخ اشراق و نظریه شیئیت معدوم

از نظر شیخ اشراق نظریه مساوقت وجود و شیء امری بدیهی است و مخالفت با آن مخالفت با اصول اولیه عقلی است. سهروردی دیدگاه معتزله را برآمده از فهم نادرست از مبانی متصوفه و برخی نوشته‌های منتسب به یونانیان در دوره اموی میدانند که از حد لفاظی عبور نمی‌کند. (سهروردی، ۱۳۸۰: ۹۹) وی در حال واحد هم نظریه ثبوت و هم نظریه حال را باطل می‌خواند و علت طرح این دو نظریه را جهل قائلان آن‌ها به معانی ذهنی می‌داند

ملاصدرا و نظریه شیئیت معدوم

در میان فیلسوفان متأخر، ملاصدرا بیش از دیگران به مسئله ثبوتات ازلی توجه کرده است و آن را شبیه قول به اعیان ثابت می‌داند. هر چند که نحوه مواجهه وی با این دو مسئله کاملاً متفاوت است؛ با این توضیح که نظریه ثابتات ازلی را به کلی غیر قابل قبول، سخیف و باطل می‌شمارد و معتقد است صاحبان این نظریه از عقل سلیم برخوردار نبودند. وی همچنین تصریح می‌کند که معتزله از امور ذهنی غافل بوده‌اند. به اعتقاد ملاصدرا گرچه انگیزه و داعیه کسانی که شیئیت ماهیات معدومه را پذیرفته‌اند، حق است لیکن راه استدلال آنها خطا و دلیلشان باطل و ناشی از خلط مباحث وجود خارجی با ذهنی است. اما در مسئله اعیان ثابت گرچه آن را دارای اشکالاتی می‌داند ولی در عین حال به‌خاطر حسن ظن به مکاشفات عرفا، آن را به تأویل می‌برد و به وجهی صحیح حمل می‌کند. (صدرالدین محمد شیرازی، ج ۱، بی تا: ۴۰۹)

سبزواری و نظریه شیئیت معدوم

ملاهادی سبزواری از طرفداران نظریه مساوقت وجود با ثبوت و شیئیت است. از دیدگاه وی، هر چیزی که معدوم است، خواه ممکن باشد و خواه ممتنع، منفی است و همان طور که وجود درباره او صادق نیست، ثبوت هم درباره او صادق نیست. از نظر وی فطرت سلیم در نفی دیدگاه معتزله کفایت می‌کند. (صدرالدین محمد شیرازی، ج ۱، بی تا: ۴۰۹) با این بیان که به حکم وجدان وجود با ثبوت و عدم با منفی مترادف است و ترادف وجود با ثبوت، دلیلی بر بطلان شیئیت معدوم است. چرا که ایشان به نقد مخالفان بر نظریه ثبوت معدومات تصریح می‌کند و با نگاهی فلسفی به تبیین و توجیه آن می‌پردازد.

۱۰- رویکرد متکلمان امامیه در باب نظریه شیئیت معدوم

شیخ مفید و نظریه شیئیت معدوم

معتزله عموماً در زمان شیخ مفید معدوم ممکن را شیء قلمداد می‌کردند. (دهباشی، ۱۳۸۹: ۱۷) از این رو وی در اوائل المقالات می‌نویسد: گروهی از معتزله بغداد گمان می‌کنند که معدوم شیء است. جبائیان ضمن شیء شمردن معدوم، آن را جوهر و یا عرض نیز به شمار می‌آورند و به زعم خیاط، معدوم، شیء، عرض و جسم است. از نظر بلخی، معدوم شیء است ولی آن را جسم، عرض و جوهر نمی‌دانند. حال آن‌که از نظر شیخ مفید معدوم همان منفی است، نه جسم است، نه جوهر، نه عرض و نه شیء. از نظر شیخ مفید نامیدن معدوم به این اسامی، استعاره و مجاز است. (مفید، ۱۴۱۳: ۶۹).

سید مرتضی و نظریه شیئیت معدوم

شریف مرتضی به رغم موافقت با برخی نظرات معتزله و بهشمیه، در مسئله ثابتات ازلی با معتزله هم‌داستان نیست و دیدگاه آن‌ها در تبیین علم قبل از ایجاد حق تعالی را نمی‌پذیرد. چنان‌که در کتاب المخلص می‌نویسد: اهل لغت موجود را برای شیء ثابت و معدوم را برای شیء غیر ثابت وضع کرده‌اند و نمی‌توان این الفاظ را برای معانی دیگر به کار گرفت. (علم الهدی، ۱۳۸۱: ۴۱)

سید مرتضی در باب نظریه شیئیت معدوم دیدگاه خاصی دارد؛ نظر وی مختص به خود اوست و هیچ اندیشمند دیگری شبیه به آن را مطرح نکرده است، برخلاف نظریه مساوقت که اکثر متفکران امامیه در آن هم‌قول هستند. وی شیء را به ثابت‌الوجود تعریف می‌کند. (علم الهدی، ج ۲، ۱۴۰۵: ۲۶۷) و ثابت را به معنی «موجود بر وجه لزوم» می‌داند.

سید بن طاووس و نظریه شیئیت معدوم

کسانی از معتزله به ثبوت جوهر و اعراض در عدم قائلند. این نظر آن‌ها همانند دیدگاه فلاسفه در قدم عالم و نظر جبریه در نفی اختیار انسان است، بلکه نظر معتزله در مقایسه با نظر فلاسفه و جبریه، تصویری غلط و سخنی ناشایست است. چرا که در نگاه معتزله، جوهر و اعراض در عدم، ثبوت دارند و قدیم هستند. روشن است که چنین سخنی هذیان و متناقض است؛ به این دلیل که شیء یا ثابت موجود است یا معدوم منفی. بنابراین اگر جوهر و اعراض معدوم باشند، ثبوت آن‌ها در عدم و قدم آن‌ها بی‌معناست و اگر مراد از ثبوت جوهر و اعراض در عدم، قدیم بودن آن‌هاست، لازم می‌آید هر آن‌چه خداوند خلق کرده، قدیم بوده و بی‌نیاز از خداوند باشد، حال آن‌که هیچ ممکن بی‌نیاز از واجب تعالی نیست. (سید طاووس، ۱۴۰۰: ۳۸۵)

رویکرد ابن حمزه طوسی در باب نظریه شیئیت معدوم

ابن حمزه در کتاب «الوافی بکلام المثبت و النافی فی شیئیه معدوم» دلایل موافقان و مخالفان به ثابتات ازلی را جمع‌آوری کرده است وی این دلایل را با بیان دلایل عقلی محض که روش علم کلام است، آغاز

می‌کند و سپس به بیان ادله‌ی نقلی قرآنی که هر یک از دو گروه برای اثبات ادعای خود از آن بهره‌جسته‌اند، می‌پردازد. ابن حمزه در این کتاب پیرامون مسئله شیئیت معدوم، مطالبی کامل و عینی به مخاطب ارائه می‌کند. وی در ارائه مطلب کاملاً بی‌طرف است زیرا او ادله موافقان و مخالفان شیئیت معدوم را با دقت گزارش می‌دهد و سؤال و جواب‌هایی که در این مسئله وجود دارد را به روش مصطلح کلامی مطرح می‌نماید و صرفاً آنچه را که در رد یا اثبات شیئیت معدوم گفته شده است، نقل می‌کند و نظر خود را در رابطه با این مسئله بیان نمی‌کند بلکه فقط حکایت‌گر و روایت‌کننده است. اما برخی معتقدند او با شیوه‌ای اگرچه طولانی در صدد بیان مراد و مقصود خود (نفی شیئیت معدوم) بوده است و از عبارات وی در این کلام به دست می‌آید که گویا خود متمایل به گروهی است که معتقد به شیئیت معدوم نیستند. دلیل این گروه بر مدعای خود این است که ابن حمزه در بیان دلایل موافقان و مخالفان ثابتات ازلی، مطلب خود را با دلایل مخالفان به پایان می‌رساند و این مسئله مخالفت او با شیئیت معدوم را به ذهن متبادر می‌سازد. اما به نظر می‌رسد چنین برداشتی نمی‌تواند صحیح تلقی شود؛ چرا که صرف پایان یافتن دلایل، با دلیل مخالفان نمی‌تواند امری یقینی بر دیدگاه وی، مبنی بر نفی ثابتات ازلی باشد. زیرا وی در بیان دلایل، در مقام نقل و گزارش است نه در مقام بیان نظر شخصی خود. به همین دلیل تنها چیزی که می‌توان گفت این است که نظر وی در ورای دو دیدگاه پنهان و مخفی است. و هیچ عبارتی در کلام وی صراحت در نفی شیئیت معدوم یا اثبات آن ندارد. ۰. طوسی، بی تا: ۲۶) تفاوت بارزی که در روش ابن حمزه در قیاس با سایر متکلمان امامیه وجود دارد این است که وی به هیچ وجه به صورت جدلی به مسئله‌ی ثابتات ازلی نپرداخته و در مقام اسکات خصم نبوده است.

۱۱- رویکرد شاگردان ابن حمزه طوسی در باب نظریه شیئیت معدوم

قطب‌الدین کیدری و نظریه شیئیت معدوم

با اینکه آثار کیدری در دسترس نیست تا بتوان با استناد به آن‌ها، دیدگاه وی در مورد نظریه‌ی شیئیت معدوم را بررسی کرد اما از عنوان اثر وی در مسئله‌ی شیئیت معدوم، می‌توان به رویکرد وی درباره‌ی این نظریه پی برد. از عنوان کتاب «البراهین الجلیه فی إبطال الذوات الأزلیه» چنین برداشت می‌شود که هدف کیدری از نگارش این کتاب، متفاوت با غرض استادش ابن حمزه طوسی است. هدف ابن حمزه، جمع‌آوری دیدگاه قائلان و منتقدان نظریه‌ی شیئیت معدوم است و به صورت صریح درباره‌ی آن اظهار نظر نمی‌کند اما غرض کیدری پاسخ به دیدگاه قائلان شیئیت معدوم و رد آن است؛ چرا که غایت این نظریه، اثبات ذوات ازلی غیر مجعول و ثابت است و تأثیر واجب‌تعالی در آن‌ها در جعلشان به صورت ذوات نیست، بلکه در موجودیت بخشیدن به آنهاست.

خواجه نصیرالدین طوسی و نظریه شیئیت معدوم

از نظر محقق طوسی وجود مساوق با شیئیت است و شیئیت اعم از وجود نیست. از این رو شیئیت بدون وجود، تحقق ندارد. (ممکن نیست وجود نباشد ولی شیئیت باشد) از نظر ایشان، شیء، موجود، ثابت و مقرر از یک سو، و معدوم و منفی از دیگر سو، در لفظ متفاوت، اما در معنا یکسان‌اند. به اعتقاد وی هرکس، سخنی غیر از این بگوید با آن چیزی که بدیهی و مقتضای عقل اوست، به مخالفت و جدال برخاسته است. خواجه نصیر لازمه سخن معتزله مبنی بر شیئیت معدوم ممکن را، عدم تأثیر باری تعالی در ذات آن‌ها می‌داند و معتقد است در صورت شیئیت معدوم، حق تعالی وجود آن‌ها را نیز جعل نکرده است (زیرا وجود مفهومی اعتباری است و قابل خلق نیست) و این یعنی اصلاً قدرت خداوند متعال به آن تعلق نگرفته است. حال آن که قدرت خداوند بر همه چیز (امور ممکن) تعلق می‌گیرد. پس معدوم ممکن، شیئیت ندارد. حاصل آن که محقق طوسی با مفروض دانستن تأثیر قدرت الهی و اعتباری بودن اتصاف، شیئیت بدون وجود را نفی می‌کند. وی بعد از رد دیدگاه معتزله، به نقد دلایل آنان می‌پردازد. یکی از دلایل معتزله بر شیئیت معدوم ممکن، تمایز معدومات است.

۱۲- نتیجه‌گیری

۱. اندیشمندان امامیه در پذیرش علم ازلی باری تعالی به موجودات قبل از ایجاد اجماع دارند ولی در تبیین نحوه‌ی تعلق و متعلق آن اختلاف نظر دارند. در نظر ابن‌سینا علم پیشین خداوند به موجودات علم تفصیلی و حصولی است که به وجود ذهنی ماهیات تعلق گرفته است. صدرالمتألهین در رابطه با علم الهی قبل از ایجاد معتقد است خداوند قبل از آفرینش موجودات به آن‌ها علم حضوری دارد و این علم به صورت تفصیلی و بسیط (علم اجمالی در عین کشف تفصیلی) است.
۲. شحام متکلم معتزلی در تبیین و توجیه علم ازلی باری تعالی به موجودات قبل از ایجاد، نظریه‌ی ثابتات ازلی را مطرح کرد و بعد از او نیز برخی دیگر از متکلمان مکتب اعتزال آن را پذیرفتند و به شرح و بسط آن پرداختند. برابر این آموزه، ثبوت اعم از وجود است و معدوم ممکن قبل از وجود، دارای شیئیت و ثبوت است.
۳. هیچ یک از متفکران امامیه نظریه‌ی ثابتات ازلی را نمی‌پذیرند و شیء را اعم از وجود نمی‌دانند، بلکه بر تساوق و تلازم وجود و شیئیت تأکید می‌کنند و ثبوت و شیئیت معدوم ممکن را مردود می‌شمارند.
۴. به احتمال زیاد انکار وجود ذهنی یا لااقل جهل به آن، یکی از انگیزه‌های معتزله در اعتقاد به ثابتات ازلی بوده است. چرا که بیشتر اندیشمندان برای ممکناتی که در عالم خارج وجود ندارند، وجود ذهنی قائل‌اند.
۵. رویکرد ابن‌حمزه طوسی درباره‌ی نظریه‌ی شیئیت معدوم ممکن بر خلاف سایر متکلمان امامی صریح نیست. اگرچه با استناد به اثر وی در زمینه شیئیت معدوم شاید بتوان گفت، او نیز چون سایر متکلمان امامیه، دیدگاه معتزله را نمی‌پذیرد.

منابع

قرآن کریم

جهانگیری، محسن، محی‌الدین ابن عربی چهره برجسته عرفان اسلامی، چاپ پنجم، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۳.

جوادی‌آملی، عبدالله، ریحیق مختوم، ج ۱، چاپ سوم، قم: إسرائ، ۱۳۷۵.

خاتمی، احمد، فرهنگ علم کلام، چاپ اول، تهران: انتشارات صبا، ۱۳۷۰.

ابن‌درید، محمد بن حسن، جمهره اللغة، ج ۲، چاپ اول، بیروت: دارالعلم للملایین، بی‌تا
ابن‌سینا، حسین بن عبدالله، الهیات من کتاب الشفاء، چاپ سوم، قم: منشورات مکتبه آیت الله العظمی
مرعشی نجفی، ۱۴۰۴.

بحرانی، ابن میثم، قواعد المرام فی علم الکلام، چاپ دوم، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۶.

تفتازانی، سعدالدین، شرح مقاصد، عبدالرحمن عمیره، ج ۱، چاپ اول، قم: انتشارات شریف رضی، ۱۳۷۱.

جرجانی، میرسید شریف، شرح مواقف، ج ۲، چاپ اول، قم: الشریف‌الرضی، ۱۳۲۵.

جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح، احمد عبدالغفور عطار، ج ۱، چاپ اول، بیروت: دارالعلم للملایین، بی‌جا،
بی‌تا.

حسن‌زاده‌آملی، حسن، دروس شرح اشارات و تنبیهات، چاپ دوم، قم: انتشارات آیت اشراق، ۱۳۸۹.

حلی، حسن بن یوسف، انوار الملکوت فی شرح الیاقوت، چاپ دوم، قم: انتشارات شریف رضی، ۱۳۶۳.

_____، تشکیک النفس الی حظیره القدس، فاطمه رمضان، چاپ اول، قم: مؤسسه امام
صادق علیه السلام، ۱۴۲۶.

_____، کشف المراد فی شرح التجرید الاعتقاد، حسن حسن‌زاده‌آملی، چاپ چهارم، قم: نشر
الاسلامی، ۱۴۱۵.

_____، مناهج الیقین فی أصول الدین، چاپ اول، تهران: دار الأسوة، ۱۴۱۵.

_____، نهائیه المرام فی علم الکلام، ج ۱، چاپ اول، قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۴۱۹.

راغب‌اصفهان، حسین بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن، صفوان عدنان داودی، چاپ اول، بیروت: دارالعلم،
۱۴۱۲.

سبزواری، ملاهادی، شرح منظومه، ج ۲، چاپ اول، تهران: نشر ناب، ۱۳۶۹.

سهروردی، شهاب‌الدین، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، هانری کرین، ج ۱، چاپ سوم، تهران: انجمن حکمت
و فلسفه، ۱۳۸۰.

شریف‌مرتضی، علی‌بن‌حسین، رسائل الشریف المرتضی، مهدی رجائی، ج ۲، چاپ اول، قم: دارالقرآن‌الکریم، ۱۴۰۵.

شهرستانی، محمدبن عبدالکریم، نه‌ایة‌الاقدام فی علم‌الکلام، احمدزید فریدی، چاپ اول، بیروت، دارالکتب‌العلمیه، ۱۴۲۵.

شیرازی، صدرالدین محمد، الحکمة‌المتعالیة فی الأسفار‌العقلیة‌الأربعة، ج ۱، چاپ سوم، بیروت: دار إحياء‌التراث‌العربی، بی‌تا.

_____، المبداء و المعاد، بی‌جا: بی‌نا، بی‌تا.

_____، مجموعه رسائل فلسفی صدرالمتألهین، حامد ناجی‌اصفهانی، چاپ اول، تهران: حکمت، ۱۳۷۵.

طوسی، ابن‌حمزه، الوافی بکلام‌المثبت و النافی فی شیئیة معدوم، عمار جمعه فلاحیه، چاپ اول، قم: بی‌نا، ۱۳۹۵.

طوسی، خواجه نصیر الدین، تجرید الاعتقاد، چاپ اول، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۷.

_____، خواجه نصیر الدین، تلخیص‌المحصل، چاپ دوم، بیروت: دارالأضواء، ۱۴۰۵.

علم‌الهدی، سیدمرتضی، الملخص فی اصول‌الدین، محمدرضا انصاری‌قمی، چاپ اول، تهران: مرکز نشر دانشگاهی و کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۱.

_____، رسائل الشریف‌المرتضی، ج ۲، چاپ اول، قم: دارالقرآن‌الکریم، ۱۴۰۵.

فخررازی، محمدبن‌عمر، المباحث‌المشرقیة فی علم‌الالهیات و الطبیعیات، ج ۱، چاپ اول، بیروت: دارالکتاب العربی، ۱۴۱۰.

کیدری، قطب‌الدین، حدائق‌الحقائق فی فسر دقائق أفصح‌الخلائیق، ابراهیم بهادری، ج ۱، چاپ اول، قم: مؤسسه امام صادق علیه‌السلام، ۱۳۷۴.

گروه علمی مؤسسه امام صادق علیه‌السلام، موسوعة طبقات‌الفقهاء، ج ۷، چاپ اول، قم: مؤسسه امام صادق علیه‌السلام، ۱۴۱۸.

معتزلی‌همدانی، عبدالجبار، شرح‌الاصول‌الخمس، قوام‌الدین مانکدیم، چاپ اول، بیروت: دار إحياء التراث‌العربی، ۱۴۲۲.

ملاحمی‌خوارزمی، محمودبن‌محمد، الفائق فی اصول‌الدین، بدیع‌عون، قاهره: دارالکتب و الوثائق‌القومیة، ۲۰۱۰. _____، المعتمد فی اصول‌الدین، مارتین مک‌دموت - ویلفرد مادلونگ، لندن: الهدی، ۱۹۹۱.

مفید، محمدبن‌محمد، أوائل‌المقالات فی المذاهب و المختارات، چاپ اول، قم: المؤتمر‌العالمی للشیخ المفید، ۱۴۱۳.

نیشابوری، سعید بن محمد، المسائل فی الخلاف بین البصریین و البغدادیین، معن زیاده- رضوان سید، ج ۱، چاپ اول، بیروت: معهد الانماء العربی، ۱۹۹۷.

نیشابوری مقری، ابوجعفر، الحدود، چاپ اول، قم: مؤسسه الإمام الصادق علیه السلام، ۱۴۱۴.

۳۵- دهباشی، مهدی، «معدوم و علم خدا به آن»، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۸۹.

۳۶- رهبر، حسن، «مسئله علم به معدوم و حل آن در فلسفه ملاصدرا»، فصلنامه ذهن، شماره ۵۶، ۱۳۹۲.

